

هو العليم

ويژگی دعوت الهی

عيد فطر ۱۴۲۱ هجرى قمرى

بیانات:

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني
قدس الله سره



[بسم الله الرحمن الرحيم]

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَالنَّعْمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السَّرَّاعِ إِلَى مَا نُهِيتَ عَنْهُ. وَ نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانًا بِهٖ إِيْمَانِ مَنْ عَايَنَ الْغُيُوبَ وَ وَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ؛ إِيْمَانًا نَفِيًّا إِخْلَاصُهُ الشَّرْكَ وَ يَقِيْنُهُ الشُّكَّ وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ [وَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ] وَ أَنَّ مُحَمَّدًا [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ] عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ؛ شَهَادَتَانِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لَا يَخْفُفُ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ عَنْهُ.

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ (وَ إِيَّايَ) بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَ بِهَا الْمَعَادُ [المعاد]؛ زَادٌ مُبَلِّغٌ وَ مَعَادٌ [معاد] مُنْجِحٌ. دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ وَعَاها خَيْرٌ وَاعٍ؛ فَاسْمَعْ دَاعِيَهَا وَ فَازْ وَاعِيَهَا.¹

¹ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۱۶۹. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۴۰۹، تعلیقه:

«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌های او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلائیش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همه آنها را احصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد. و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفه میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفه

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ
كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۱

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چگونگی دعوت به سوی خدا توسط پیامبر

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ
الْمُشْرِكِينَ﴾^۲

جهت تعجیل در ظهور امام زمان علیه السلام، حضرت بقیة الله فی الارضین جعلنا
الله لثراب مقدمه الفداء صلواتی ختم کنید.

در این آیه، خداوند به پیغمبر خطاب می کند: ای رسول ما، به مردم بگو راه من و مسیر من
همین است، و ممشا و طریق من همین نحو است که در قرآن برای شما بیان شده است و من مبین و
مفسر و توضیح دهنده آن و پیاده کننده و مجری آن احکام و قوانین در میان امت هستم.

راهی را که من در پی دارم، راهی است به سوی خدا: ﴿أَدْعُو إِلَى اللَّهِ﴾؛ من به سوی خدا
می خوانم، نه به سوی نفس و شهوات دنیا. و این دعوت من ﴿عَلَى بَصِيرَةٍ﴾ است. تمام نکته در این
کلمه نهفته است! دعوتی که من می کنم علی العمیاء، کورکورانه، از روی جهالت، از روی نادانی و

میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی گردد.

ای بندگان خدا، من شما را به تقوای خداوند وصیت می نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت
انسان به سوی خدا به سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سر منزل مقصود می رساند و عود و بازگشتی است
که حاجت و نیاز انسان را برآورده می کند. شنونده ترین دعوت کننده و بهترین کسی که می توانست مردم را به تقوا
دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت کننده آن، آن را به گوش
رساند و حفظ کننده آن رستگار گردید. »

^۱ سوره إخلاص (۱۱۲). الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است * بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت
احدیت است * خداوند صمد است (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست) * نمی زاید و زاییده
نشده است * و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی تواند بوده باشد.»

^۲ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۲:

«بگو ای پیغمبر: این است راه من که از روی بصیرت به سوی خدا دعوت می کنم؛ من و آن کسانی که از من پیروی
می نمایند. و پاک و منزّه است خدا و من از مشرکین به خدا نمی باشم.»

از روی هوای نفس نیست؛ بلکه **﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾** است. این دعوت من از روی بصیرت و بینش است. **﴿أَنَا وَمَنْ أَتَّبَعَنِي﴾**؛ من از روی بصیرت عمل می‌کنم و براساس بصیرت راه می‌روم و [همین طور] هر کسی که متابعت مرا بکند و انقیاد از اوامر و نواهی من بکند. **﴿سُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾**؛ منزّه است خدا از حمد و توصیف ما و من از مشرکین نخواهم بود.

پیامبر اکرم در این آیه چه منظوری را می‌خواهد بفرماید؟ خدای متعال در خطاب پیغمبر اکرم چه مقصدی دارد؟ **﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾**؛ «دعوت من به خدا از روی بصیرت است.» این نکته تمام منظور آیه را در خود نهفته دارد. دعوت و ادّعا زیاد است و همهٔ افراد مدّعی دعوت به پروردگار، توحید، رسالت و مبانی اسلام هستند؛ اما آیا دعوت آنها **﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾** و از روی بینش صحیح است؟!

نقش جهالت در انحراف از مسیر

از سابق به‌نحو مستمر در عالم اسلام و همین‌طور در سایر ادیان، از نقطه نظر انحرافی که در آن دین و شریعت متوجّه مردم می‌نمود، دو نکته مورد توجه است. نکتهٔ اول مسئلهٔ جهالت است. شخص جاهل و نادان به شخصی اطلاق می‌شود که نسبت به مرام، جهل دارد و اطلاع و تخصصی ندارد و درس‌نخوانده است، یا اینکه خداوند متعال قلب او را با علوم لدّنیٰ إشراب نکرده است. این افراد، افرادِ جاهلی هستند و به فرمودهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید: «قَصَمَ ظَهْرِي صَنَفَانِ: جَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ وَ عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ.»^۱ جاهل متنسک به آن جاهلی گفته می‌شود که نسبت به احکام و مبانی جهل دارد و به مطالب عالم نیست؛ تخیلاتی دارد و با آن تخیلات، تصوّر می‌کند که می‌تواند راه صحیح را بیپیماید. این جاهل بر دو گونه است:

قسم اول: جاهلی که نادان است، ولی در مقام تربیت است و خود را در معرض تربیت قرار داده است. این شخص هدایت پیدا می‌کند و راه می‌رود و به‌دست شخص عالم و راه‌یافته، به مطلوب می‌رسد و از آن علومی که شخص عالم به آن علوم إشراب شده است، او هم بهره‌مند خواهد شد. دستهٔ دوم: جاهلی که به جهل خود علم ندارد و نمی‌داند که جاهل است؛ یعنی تصور احتیاج و نیاز در او مرده است و در وجود او قرار ندارد؛ خود را عالم و نسبت به مسائل وارد می‌داند.

^۱ معدن الجواهر، ص ۲۶، با قدری اختلاف. مهر تابان، ص ۱۲۴:

«دو طائفه کمر مرا شکستند: اول، جاهل مقدّس‌مآب؛ دوم، عالم بی‌باک.»

خلیفه دوم در صلح حدیبیه با پیغمبر اکرم مخالفت کرد و وقتی رسول خدا دستور دادند که افراد سرهای خود را حلق کنند، عده‌ای از مردم از دستور خدا سرپیچی کردند و گفتند: «چطور ما که حج بجا نیاورده‌ایم، سر خود را حلق کنیم و بتراشیم و به مدینه پیش اهل و عیالمان و قوم و خویش‌هایمان برگردیم و جواب آنها را چه بدهیم؟! می‌گویند: شما که حج انجام نداده‌اید پس چرا سر خودتان را تراشیده‌اید؟!» اینها به دستور پیامبر عمل نکردند و سر خود را تراشیدند.^۱ همین عمر بن خطاب، خلیفه دوم، می‌گوید: «من هیچ‌گاه در رسالت شما شك نکردم، فقط امروز برای من این شبهه پیدا شد!»^۲ او از اول هم اشتباه می‌کرده است و از او مطالبی نسبت به این قضیه شنیده شده است که بارها می‌گفت: «أنا زَمِيلُ مُحَمَّدٍ^۳ من دوشادوش رسول خدا هستم.» یعنی همان‌طوری که به او وحی می‌شود، من هم مطالب را ادراک می‌کنم؛ مسائلی را که پیغمبر اکرم می‌گوید، آن مسائلی را که از جانب وحی می‌گوید، دست من به او نمی‌رسد؛ ولی مسائلی را که از جانب خود می‌گوید، در این زمینه من هم با او شریک هستم!

درست توجه کنید و ببینید دقیقاً مطالبی است که اکنون رواج دارد. کلام رسول خدا را به دو قسم تقسیم می‌کنند: قسمی که وحی است، و قسمی که زائیده فکر و اندیشه اوست. در آن قسمی که وحی است، البته حقّ تصرّف و دخالت را نمی‌بینند و در آن قسمت که ناحیه فکر و اندیشه او مدخلیت دارد، خود را دخیل می‌بینند و چه بسا خود را اولی و احقّ و أبصر و داناتر و عالم‌تر نسبت به مسئله می‌پندارند؛ غافل از اینکه کلام رسول خدا، کلام واحد است و نفس آن فکر و آن اندیشه‌ای که از نفس مبارک پیغمبر اکرم ظهور پیدا کند، ملهّم از جانب پروردگار است. آن نفس دیگر در نفسیت باقی نمانده است و نفسیت خود را از دست داده است.

بنابراین، مطالبی که بر نفس پیامبر اکرم تنازل پیدا می‌کند، یا به صورت وحی است و مُرسِل و مُبَلِّغ او جبرائیل و امین وحی است و یا اینکه به صورت الهامات نفسی بر فکر و سینه پیغمبر نازل می‌شود. تفکیک بین این دو مسئله و کلام رسول خدا را به دو قسم تقسیم کردن، کفر محض و شرک محض خواهد بود.

الآن هم این مسئله رواج دارد و جُهّال و نادانانی هستند که اینها را تصور بر این است که

^۱ رجوع شود به المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۰۹؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۱۴.

^۲ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۳۷۱.

^۳ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۵.

می‌توانند پا جای پای رسول خدا بگذارند و پا جای پای ائمه هدی و اولیا قرار بدهند؛ و همان‌طوری که آنها مسائل را می‌دانستند، اینها هم بدانند و همان‌طوری که آنها نسبت به قضایا اشراف داشتند، اینها هم نسبت به مسائل اشراف داشته باشند. این جاهل، جاهل متنسک است؛ جاهلی که در لباس تقوا و نسک و زهد جلوه می‌کند و با تخیلات خام و افکار جاهلانه خود در مقابل رسول خدا و ائمه هدی و منطق دین به مقابله و معارضه می‌پردازند. این یک دسته.

دسته دوم افرادی هستند که اینها عالم هستند و نسبت به مسائل اطلاع دارند؛ ولی متأسفانه گرفتار هوای نفس هستند و این اطلاعات و علم و دانش را در مسیر هوای نفس به کار می‌برند. به فرمایش امیرالمؤمنین: «عالمٌ مُتَهَتِّک؛ عالمی که نسبت به بیان مسائل باکی ندارد و تقوا ندارد و نفس او دستخوش و گرفتار اهواء و امیال دنیای دنی است.» این شخص کمر امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌شکند؛ چون حربه و وسیله در دست دارد و کلماتی چند فراگرفته است و با آن کلمات، قلوب عوام غیر مطلع را به سمت غیر خدا جذب می‌کند و می‌کشاند. این شخص بصیرت ندارد.

اساس دعوت به سمت خدا

بنابراین صرف دعوت به سوی خدا، دعوت به سوی خدای واقعی و عالم نفس الامر و حقایق نیست. همه افراد مدعی دعوت به سوی پروردگار هستند، بلکه این دعوت به سوی خدا را وسیله‌ای برای گذران زندگی و وصول و بلوغ به غایات نفسانی و اهواء و امیال و منافع خود قرار می‌دهند. صرف دعوت به خدا از همه افراد متمشی است. همه افراد، خلفای جور، ظلام و حکام، ظالمین به دین و ظالمین به امت رسول خدا با حربه دین و حربه دعوت به خدا مردم را از آن مسیر، منحرف کرده‌اند. حجاج بن یوسف ثقفی با همین آیات قرآن و استشهاد به آن و اینکه خود را اولی الامر می‌دانست، توانست این همه جنایات را انجام دهد و استدلال می‌کرد بر اینکه از ناحیه پروردگار مأمور و والی است. خلفای راشدین و خلفای ثلاثه اولی با دعوت به پروردگار مردم را منحرف کردند. اگر آنها دعوت به بت پرستی و دعوت به خود می‌کردند، کسی از آنها قبول نمی‌کرد؛ آنها دعوت به خدا می‌کردند و در تحت عنوان دعوت به پروردگار و تحت این نقاب، به مطامع دنیوی خود دسترسی پیدا کردند. خلفای بنی عباس با همین عنوان دعوت به خدا بر مردم حکومت می‌کردند.

بنابراین، مسئله دعوت به پروردگار يك مسئله عام است؛ این مسئله ممکن است براساس حق و حقیقت و توحید باشد، و ممکن است براساس امیال نفسانی باشد. روی این حساب آیة شریفه

می فرماید: **(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي)**؛^۱ بگو ای رسول خدا، راه من این است و مسیر من همین است که برای شما بیان می کنم و توضیح می دهم. این راه من براساس بصیرت است. نه جاهل هستم به جهلی که بسیط باشد؛ چون هادی من جبرائیل امین بوده است. و نه جاهل به جهل مرکب، چون اساس جهل منتفی است. و نه عالم به علمی هستم که او را نفعی نرسانده است و آن علم را به واسطهٔ اهواء و امیال نفسانی در خدمت منافع خودش قرار داده است؛ چون من از نفس گذشته عبور کرده ام و نفس من پاک و مطهر شده و فکر و ذهن من، فکر و ذهن دیگری شده است؛ از قالب بشری در صورت و ظهور نفسانی بیرون آمده ام؛ جسمم مانند سایر اجسام است، ولی روح و خصوصیات نفسانی من با سایر افراد امتیاز پیدا کرده است؛ در جسم با سایر افراد شریک و مشترک هستم، اما در روح و نفس و ملکات و صفات حسنه و زدودن و طرح صفات رذیله با دیگران فرق دارم. بر این اساس کلام من با کلام افراد دیگر تفاوت می کند و سخن من با سخن افراد دیگر فرق می کند. کلام من دیگر کلام وحی است و از پیش خود نمی گویم و سخن من، سخن الله است و این سخن از تلقاء و ناحیهٔ نفس بر نمی خیزد. این خصوصیات که من واجد شده ام، بصیرتی را در دین به من عطا و عنایت کرده است. این نحوه بصیرت است که **يَدْعُوا إِلَى اللَّهِ** است و با دیگران فرق می کند. بصیرت [شخصی] است که از نفس بیرون آمده است؛ نه اینکه دوتا فرمول یاد گرفته و دوتا کتاب خوانده است و بعد خود را نسبت به مسائل صاحب نظر می داند و خلق را در غیر طریق حق، إغواء می نماید! نه خیر، بصیرت عبارت است از نور.

معنای نورانیت رسول خدا و ائمه و اولیا

(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛^۲ «ای مردم، از ناحیهٔ پروردگار برای شما نور آمده است.»

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

^۲ سوره مائده (۵) آیه ۱۵ و ۱۶. الله شناسی، ج ۱، ص ۵۱:

«تحقیقاً آمد به سوی شما از جانب خداوند، نور و کتاب آشکاری * که خداوند بدان نور و کتاب هدایت می کند به سوی راه های سلامت، و از ظلمت ها به سوی عالم نور بیرون می کشاند با اذن و ارادهٔ خود، کسی را که دنبال رضا و خشنودی خدا برود، و ایشان را به سوی صراط مستقیم رهبری می نماید.»

نور یعنی روشنایی؛ آیا ممکن است در روشنایی تاریکی باشد؟! آیا ممکن است نوری مَشوب به ظلمت باشد؟! آیا ممکن است در نور کدورت باشد؟! آیا ممکن است نور، غیر واقع و غیر حق را نشان بدهد؟! ابداً! وظیفه نور بیان واقع و آنچه در عالم خارج است می‌باشد و از پیش خود چیزی ندارد. اینکه چه چیزی را نشان می‌دهد، به او ارتباطی ندارد. خیلی دقت کنید! نور صرفاً به اداء تکلیف خودش می‌پردازد و از آنچه در خارج اتفاق می‌افتد، سلب مسئولیت می‌کند: وظیفه من این است که خارج و عالم واقع را نشان بدهم؛ حالا در عالم واقع چه هست، به من ارتباطی ندارد. این می‌شود نور. رسول خدا در بیان مسائل و احکام، نور بود. ائمه هدی در بیان مطالب و در گفتار و سخنان و ممشا و منهایشان با مردم نور هستند. اولیای خدا که از نفس گذشته‌اند، در منهای و ممشا و سخنانشان جنبه نفسانی و جنبه منافع شخصی وجود ندارد؛ آنها فقط وظیفه نورانیت را به عهده دارند و دیگر به اینکه در عالم چه انجام می‌گیرد یا نمی‌گیرد تکلیف ندارند. رسول خدا وظیفه اش فقط بیان واقع است؛ مردم عمل می‌کنند یا نمی‌کنند، خوششان می‌آید یا نمی‌آید، از بیان این مطلب استقبال می‌کنند یا استقبال نمی‌کنند، این دیگر به رسول خدا ارتباط ندارد. وظیفه رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام و اولیای خدا فقط بیان مطلب و بیان مسئله است؛ اینکه مردم چه می‌کنند، آیا می‌توانند خودشان را با اینها تطبیق و توفیق بدهند یا ندهند، دیگر برعهده آنها نیست. و این راه فقط منحصر به آن کسی است که علاوه بر اکتساب و اقتناء علوم رسمی و فیوضات ظاهری، به مراتبی از خروج نفس رسیده است و دل و سر او از عالم اهواء و عالم امیال و عالم تخیلات و عالم تصورات عبور کرده است. اینها می‌توانند خودشان را با این مرام و این آیه و این مسلکی که می‌فرماید: **﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾** و با این نحو تطبیق دهند یا اینکه حداقل خود را نسبت به این مرام نزدیک کنند. این به پیغمبر اکرم و ائمه هدی و اولیا اختصاص دارد.

چگونگی دعوت به سمت خدا توسط خلفای ظالم

و اما سایر افراد بر چه منهای باید عبور کنند؟ روش خود را چه نحوه باید قرار بدهند؟ پیش چه شخصی برای تربیت و تعلیم بروند؟ آیا هر کسی که دعوت به خدا می‌کند؟ خلفای ثلاثه هم دعوت به خدا می‌کردند، بنی امیه هم دعوت به خدا می‌کردند، بنی عباس هم دعوت به خدا می‌کردند. مگر حکام و امرای بنی امیه به نماز عید فطر و عید قربان نمی‌رفتند؟! مگر نماز جمعه نداشتند؟! مگر مردم

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

را بر بالای منابر نصیحت و موعظه نمی کردند؟! مگر بنی عباس این طور نبودند؟! تمام اینها مردم را به سمت خدا دعوت می کردند؛ ولی کدام خدا؟ خدایی که با امیال آنها بسازد، با امیال آنها سر ناسازگاری نداشته باشد و با منافع شخصی و ریاسات و تصورات و تخیلات دنیوی آنها سر آشتی داشته باشد؛ به سوی آن خدا دعوت می کردند. اما به آن خدای واقع و خدای حقیقی و خدایی که فقط جنبه نورانیت را برای امت می خواهد و غیر را نمی خواهد، دعوت نمی کردند. چرا معاویه ثانی از خلافت صرف نظر کرد؟ جدّ او، معاویه، با امیرالمؤمنین علیه السلام به نبرد می پردازد و با دسائسی که به وجود می آید، در نهایت به حسب ظاهر بر آن حضرت غلبه پیدا می کند؛ امام حسن علیه السلام را مورد شکست قرار می دهد و خلافت را می گیرد؛ یزید بعد از او می آید این جنایات را انجام می دهد؛ و تمام اینها به اسم اسلام است. ولی فرزند او معاویه ثانی می آید و می بیند دعوتی که پدر و پدران او می کردند، دعوت **(إِلَى اللَّهِ)** و **(عَلَى بَصِيرَةٍ)** نبوده است؛ این دعوت براساس امیال نفسانی بوده است و ریاست را برای امیال نفسانی می خواستند.^۱

معاویه وقتی که بر امام حسن علیه السلام غلبه می کند و آن صلح نامه را می نویسد، در کوفه می آید و بر بالای منبر می رود، آن عهدنامه و صلح را در زیر پای خود قرار می دهد و می گوید:

إِنِّي وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُصَلِّوْا وَ لِيَتَصَوَّمُوا وَ لِيَتَحَجَّجُوا وَ لِيَتَزَكَّوْا؛ إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ! وَلَكِنِّي
[إِنَّمَا] قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ وَ قَدْ عَطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ كَارِهُونَ.^۲

«من بر شما حکومت نکردم و با شما به نبرد نپرداختم برای اینکه نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا اینکه زکات بدهید و حج انجام بدهید؛ من می خواستم بر شما سلطنت و حکومت کنم و به آن رسیدم، حال می خواهید نماز بخوانید، می خواهید نخوانید!»

این حکومت، حکومت ظاهر است؛ منتها همین معاویه برای بقای این حکومت خود به مسجد می رود و بر بالای منبر مردم را موعظه می کند. برای اینکه این مردم به این ظاهر می توانند اقتناع و قناعت کنند. مردم که عقل و رشد واقعی ندارند؛ نگاه به ظاهر آراسته و فریبنده کنند، مسئله برای آنها تمام است. مردم که نسبت به نفس آن شخص اطلاع ندارند که این عمل را بر چه اساس و داعی و

^۱ رجوع شود به تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۲.

^۲ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴. امام شناسی، ج ۸، ص ۲۶۵.

«سوگند به خدا من با شما جنگ نکردم برای اینکه نماز بخوانید و نه برای اینکه روزه بگیرید و نه برای اینکه حج کنید و نه برای اینکه زکات دهید؛ شما اینها را انجام می دهید! فقط و فقط من با شما جنگ کردم برای آنکه امارت و حکومت شما را داشته باشم، امیر شما باشم و خداوند با وجودی که شما این را مکروه داشتید، به من عطا کرد.»

غایتی دارد انجام می‌دهد؛ اگر برای ریاسات است که پیشیزی ارزش ندارد، اگر برای خدا است که مسئله مسئله دیگری است. اگر چشم مردم باز می‌شد و خداوند این چشم مردم را باز می‌کرد و بصیرت ادراک واقع و عبور از ظاهر به باطن و عبور از افعال و اعمال ظاهری و رسیدن به سرّ و نفس افراد را به مردم می‌داد، آن وقت می‌دیدید که یک نفر به دنبال یک نفر دیگر نمی‌رود و یک نفر به دنبال افراد حرکت نمی‌کند و متابعت نمی‌کند! چون مردم اطلاع ندارند و نمی‌دانند؛ صدایی می‌شنوند و خیال می‌کنند این صدا، صدای توحید است؛ ندایی می‌شنوند و خیال می‌کنند این ندا، ندای توحید است. اگر بصیرت داشتند، باطن مسئله و واقع قضیه را می‌دیدند.

چرا اولیای خدا فریب نمی‌خورند؟

چرا اولیای خدا گول و فریب نمی‌خورند؟ چون اولیای خدا احتیاج به این مسائل ظاهر و احتیاج به دیدن اعمال ظاهری و افعال اشخاص ندارند. به قول مرحوم آقا - رضوان الله علیه - که می‌فرمودند:

ما به اصل نگاه می‌کنیم، اینها همه فتوکپی و زیراکس مسائل است، ما به حقیقت قضیه نگاه می‌کنیم.

وقتی شخصی می‌آید در قبال ولیّ خدا قرار می‌گیرد، دیگر لازم نیست کاری انجام بدهد تا آن ولیّ او را بشناسد و لازم نیست عملی انجام بدهد تا پرده از اسرارش بردارد؛ به محض اینکه چشمش به او بیفتد تمام مسائل برای او روشن است؛ حتی چشمش هم نیفتد، قضیه برای او روشن است. افراد پیش رسول خدا می‌آیند و بِالسِّيَةِ شَدَادٍ^۱ و با زبان‌های بسیار شیرین و کلمات بسیار زیبا و دلنشین می‌گویند: یا رسول خدا ما این هستیم، ما این طور هستیم، ما چه هستیم و چه هستیم. اما وقتی که بعد می‌روند در پشت سر، در آن منازل و در آن مکان‌های کذایی، بر علیه رسول خدا و مسلمین توطئه می‌کنند! اینها می‌آیند و خیال می‌کنند پیغمبر اینها را نمی‌شناسد و از کارهای اینها اطلاعی ندارد! نه جانم؛ وقتی در منزل هستی، رسول خدا همان طوری که در اینجا هستی می‌داند و نیازی به صحبت کردن ندارد؛

﴿وَاللَّهُ يَنْتَهِدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۲.

^۱ اقتباس از سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۹.

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۷؛ سوره حشر (۵۹) آیه ۱۱. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۰۱: «و خداوند شهادت می‌دهد که البته البته ایشان از دروغگویانند.»

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنْفِقُونَ قَالُوا نَسْنَدُهُ إِنَّكَ لَرْسُولٌ أَلِهٍ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرْسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾^۱ «وقتی که می آیند پیش تو شهادت به رسالت می دهند: ”یا رسول خدا، تو پیامبری از طرف خدا“، خدا می داند که تو پیامبری ولی درعین حال خدا شهادت می دهد که اینها دروغ می گویند!»

کلام اینها که دروغ نیست، بلکه کلام اینها منطبق با باطن اینها نیست؛ نه اینکه کذب در کلام داشته باشند، کلام اینها منطبق با نفس اینها نیست؛ نفس اینها پلید است، کلام اینها آراسته است؛ سرّ اینها ظلمت است، رو و وجه اینها وجه منبسط و دل نشین و جذّاب است؛ باطن اینها کفر است، ظاهر اینها ظاهر جذّاب و فریبنده ای است.

خطرات جاهل نادان و عالم گرفتار نفس

روی این حساب، این مسئله از زمان خلقت آدم علی نبیّنا و آله و علیه السلام تا زمان رسول خدا و اِلیّ زماننا هذا و بعد ادامه دارد. دائماً اسلام و سایر ادیان و راه به سوی خدا از ناحیه دو طیف و دو گروه مورد تهاجم بود:

گروه اول، جاهل نادان که حرف حق را نمی فهمد. یک مطلب در ذهن او رفته است و هزار مطلب از او پنهان و مخفی است. خیال می کند راهش درست است و بر این مسیر است. هرچه انسان به او تذکر می دهد، اعتنا نمی کند و هرچه او را متوجه می کند باز به راه خودش می رود. این یک دسته. دسته دوم، افرادی هستند که اینها عالم اند و نسبت به مسائل اطلاع دارند، ولیکن نفس و امیال آنها امیال غیر الهی است، نفس آنها نفس ربوبی نیست، نفس آنها نفسی نیست که تسلیم شده است. اینها با لطایف الحیل و آداب و رموز و وسائط و طرقی مردم را بر همان نحوه و کیفیت دلخواه و مراد حرکت می دهند. از میان آیات و روایات و منقولات، منقولات و آیاتی را انتخاب می کنند که دارای وجوه مختلفه و معنای عام است؛ می توانند از آن معنای عام، مصداقی برای راه و منهاج خود بیابند. از میان آیات، آیاتی را انتخاب می کنند که متشابه است. از میان روایات، روایاتی را انتخاب می کنند که می تواند مؤید آنها باشد. این یک دسته از مسائل آنها. و مطلب دیگر، آنچه صریح است، اصلاً مطرح نمی کنند و آنچه دقیق است اصلاً به حساب نمی آورند و خیلی سریع از کنار آن می گذرند و اگر نتوانستند، با هزار فن و طریق به تأویل و توجیه آنها می پردازند. در نتیجه مسئله برای مردم مُشْتَبِه می شود و آنها از رسیدن به حق و واقعیت محروم می مانند. این دسته دوم.

^۱سوره منافقون (۶۳) آیه ۱.

معیار سنجش افراد در کلام امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام طبق روایت امام رضا علیه السلام بیانی دارند، می فرمایند:

اگر شما به شخصی نگاه کردید و دیدید ظاهری آراسته دارد و دارای خصوصیتی است، افعال او آراسته است و خصوصیات او خصوصیات پسندیده است، به او غرّه مشوید و گول او را مخورید؛ چون ممکن است در پس این ظاهر، باطن خرابی داشته باشد.^۱

بسیاری از افراد هستند که اینها ظاهرشان آراسته است، ولی این ظاهر را برای رسیدن به منافع به کار می گیرند؛ به حال تواضع و خضوع و خشوع اند، اما از این خضوع و خشوع برای ترفُّع و رسیدن به منویات استفاده می کنند و در واقع خاضع نیستند. اگر آنها بتوانند به امیال دنیا برسند، فروگذار نمی کنند. امام سجاد می خواهند نکته بسیار دقیقی بفرمایند: اگر دیدید شخصی ظاهر آراسته‌ای دارد و نسبت به مسائل دنیا بی توجّه است، باز غرّه نشوید؛ زیرا لذّات نفسانی مختلف است. خیلی از افراد هستند که به لذّات دنیا و آنچه مردم عامّی و عوامّ و متعارف نسبت به آن تمایل دارند، تمایل ندارند. عمر بن خطّاب - لعنة الله عليه - از افرادی بوده است که می گویند غذای او از نان و سرکه تشکیل می شد. بسیاری از اوقات نان و سرکه می خورده است و حتی از خوردن نان و خرما ابا می کرد.^۲ البته نان و سرکه و... را می آمد جلوی مردم می خورد! الآن یکی از مسائلی که اهل تسنّن برای ایشان می آیند به عنوان فضیلت به حساب می آورند، همین است؛ می گویند: «این خلیفه‌ای که نان و سرکه می خورده است، قطعاً نسبت به مسائل دنیا بی توجّه است!» اگر مسئله این است و واقعاً اگر این زهد و این تقوا در مسیر اِلی الله و دعوت به پروردگار است، پس چرا در جای دیگر و در مواقع دیگر حق را نادیده می گیرد و مسئله را به نحو دیگری مطرح می کند؟! چرا حق را به دست اهتش نمی دهد؟!

مردم از پیغمبر اکرم راجع به او ایس مطالبی شنیده‌اند و تعریف او ایس را از پیغمبر خیلی شنیده‌اند. بارها پیغمبر اکرم می فرمود:

شخصی از شیعیان و اصحاب ما به نام او ایس در یمن است که در روز قیامت به اندازه گوسفندان رمه‌های قبیله ربیع و مضرّ شفاعت می کند.^۳

یعنی از شدت کثرت، این را ضرب‌المثل قرار می دادند؛ این قدر در روز قیامت شفاعت می کند

^۱ رجوع شود به الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

^۲ رجوع شود به تاریخ المدینة، نمیری، ج ۲، ص ۶۹۵.

^۳ الفضائل، ابن شاذان، ص ۱۰۷.

و قدرت روحی و سعه و جودی او در روز قیامت به نحوی است که به اندازه گوسفندان قبیله ربیعه و مضر شفاعت می کند. حالات او این طور و این طور است و بارها پیغمبر اکرم خصوصیات او را برای افراد، من جمله عمر بن خطاب، هم توضیح می دادند.^۱ می گویند بعد از وفات رسول خدا و در زمان عمر این شخص به مدینه می آید. مردم به دور او اجتماع کردند و از او سؤال می کنند. در این موقع عمر وارد می شود و می بیند جمعیت است. می گوید: «چه شده است؟» می گویند: «همان صحابی بزرگ، اویس قرن که از پیغمبر این تعریفات را راجع به او شنیده ایم، الآن به مدینه آمده است.» می آید نگاه می کند می بیند عبایی دارد که مندرس است و لباس او این طور است. چیزی ندارد، همیانی دارد که قدری نان در او قرار داده است و با خودش به مدینه آورده است. وقتی این منظره را می بیند می گوید: «کیست که خلافت را از من به دو قرص نان معاوضه کند؟» اویس رو می کند به او می گوید:

اگر خلافت حق تو نیست که غلط می کنی این خلافت را الآن تصدی کنی و بگذار که اهلش بیاید این خلافت را بردارد؛ خلافت که برای تو نیست. بگذار خود اهلش می آید این خلافت را برمی دارد. اگر خلافت برای تو است، کس دیگری حق ندارد این خلافت را از تو بگیرد!

به اویس می گوید: «مرا دعا کن.» اویس می گوید:

من همیشه مؤمنین و مؤمنات را دعا می کنم؛ اگر در زمره آنها باشی، مشمول دعای من خواهی شد، اگر هم نباشی، نخواهی شد.^۲

این شخص، شخصی است که خدا دلش را روشن کرده است و به او بصیرت داده است و به او آزادی در فکر، آزادی در روح، آزادی در نفس و سعه و جودی داده است و این مسائل برای او اهمیتی ندارد.

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

بسیاری از افراد هستند که اینها از لذات دنیوی برای رسیدن به لذات نفسانی دیگر که آن هم دنیوی است، می گذرند. این بیچارگان مشمول آیه **﴿حَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾**^۳ خواهند شد.

اینها نه دنیا دارند نه آخرت دارند. دنیا ندارند چون دنیا را رها کرده اند برای ریاسات و ترُّفُّع

^۱ رجوع شود به سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۹.

^۲ حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۸۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۴۲۴. با قدری اختلاف در مصادر.

^۳ سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۳:

«هم دنیایش به خسارت زینبار شده، هم آخرتش. این است آن خسران با حسرت آشکار.»

و مسائل دیگری که نفس نسبت به آن مسائل از خود واکنش نشان می‌دهد و آنها برای او أرجح است؛ ریاسات برای او أرجح است. پس به کسی که زهد می‌ورزد نباید نگاه کنید؛ زیرا ممکن است اندرون و در پس پرده این زهد، مسائل دیگری باشد و لذات دیگری نهفته باشد که آن لذات برای نفس به مراتب از این لذات عادی و ظاهری آلد و شیواتر است و نفس نسبت به آن راغب‌تر است. بعد امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

وقتی که در شخص دیدید صفاتش و حالاتش خوب است و افعال صحیح انجام می‌دهد، با تمام این خصوصیات نگاه کنید ببینید عقل او چطور است؛ آیا عقل او عقلی هست که بتواند تدبیر او و امور او را به نحو صحیح انجام بدهد یا نه؟ چه بسا ممکن است افرادی حالات ظاهری خوشی داشته باشند و افعالشان افعال حسنه باشد، ولی عقل درست و ادراک صحیحی نداشته باشند (مثل همان جاهل متنسک می‌شود). اگر دیدید شخصی عقل دارد و کارهای او کارهای پسندیده است، باز غره مشوید؛ چون ممکن است همراه با این عقل، هوای نفس باشد. ببینید که آیا هوای نفس او بر عقل او غلبه می‌کند یا عقل او بر هوای نفس غلبه می‌کند؟ در اینجا اگر شخصی را پیدا کردید که افعال او افعال حسنه و اعمال او اعمال حسنه‌ای بود و دارای عقل صحیح بود و او را آزمودید و تجربه کردید و یافتید که دور از هوئی است، آن هنگام می‌توانید به سمت او بروید و در تحت اطاعت او در بیایید.^۱

و این مسئله، مسئله بسیار مشکل و مهمی است.

خطر نفاق در جامعه اسلامی

آنچه از زمان گذشته تا به حال اسلام و دین پیامبر و ائمه هدی را مورد تهاجم قرار می‌داد، مسئله نفاق بود. افرادی که برای مردم مشخص بودند، موقعیت آنها واضح بود. اما در مسئله نفاق است که شخص با چهره‌ای خداپسندانه و با ظاهری دلسوزانه و با نمایی مخلصانه در میان افراد ظاهر می‌شود و در پس این پرده مسائلی نهفته است و در پس این ظاهر نفس خرابی قرار دارد که به تخریب می‌پردازد؛ تاجایی که حاضر است خود را فدا کند، ولیکن زیر بار حق نرود. در زمان رسول خدا مگر این افراد نبودند؟! در زمان رسول خدا مگر منافقین نبودند؟! در زمان رسول خدا مگر مسجد ضرار درست نکردند و بر علیه رسول خدا و مردم توطئه نمی‌کردند؟! مگر با افراد خارج ارتباط نداشتند؟! اینها همین افرادی بودند که در صف اول نماز جماعت پیغمبر شرکت می‌کردند. ظاهرشان در میان مردم به این

^۱ رجوع شود به الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

نحو بود. مسجدی درست کرده بودند به نام مسجد ضرار و در آنجا اجتماع می کردند.^۱ جمع می شدند اما آیا صحبت از خدا بود؟! صحبت از اطاعت رسول خدا بود؟! صحبت از به اجرا گذاشتن منویات پیغمبر بود؟! صحبت از تطبیق خود با اوامر رسول خدا بود؟! آیا در اینها صحبت بود؟!

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۲

«آن کسانی که مسجد را مسجد ضرار و مسجد کفر قرار دادند، جایگاه آن مسجد تفریق بین مؤمنین بود.»

می رفتند در میان مردم تفرقه و شبهه ایجاد می کردند، بعضی از مسائل را که به رسول خدا نسبت نداشت، به رسول خدا منتسب می کردند، موقعیت پیغمبر را در میان مردم تضعیف می کردند، دین افرادی از مردم را که دارای آن بینش و اطلاع کافی نسبت به مسائل نبودند، سست می کردند. ﴿وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «می آمدند در میان مردم تفرقه ایجاد می کردند،» ﴿وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ﴾؛ «مکانی بود برای افرادی که قبلاً با پیغمبر به نبرد و جنگ و حرب پرداخته بودند،» ﴿وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى﴾؛ «وقتی که پیش پیغمبر و بقیه اصحاب می آمدند قسم می خوردند که کار ما کار زیبا و نیکویی است؛» ما برای خدا داریم انجام می دهیم، این جلساتی که داریم همه برای خدا است، این جلساتی که داریم جلسات ذکر است و در این جلساتی که داریم دعوت به خدا است. ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾؛ «خداوند شهادت می دهد که اینها دارند دروغ می گویند.» نشست و برخاست اینها برای انحراف مردم از پروردگار است و حرکت اینها برای انحراف مردم است.

﴿وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى﴾؛ می آیند قسم می خورند که ما با تمام وجود در خدمت اسلام و در خدمت خدا هستیم، با تمام وجود در راه خدا هستیم و برای خدا دعوت می کنیم و با تمام وجود در خدمت شما هستیم. ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾؛ قسم به خدا اینها دروغ می گویند. اینها این

^۱ رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۵.

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۷. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۰۱:

«و آن منافقینی که مسجدی را برپا کرده اند تا به مسلمانان ضرر برسانند و کفر و زندقه را در آن رواج دهند و در میان مؤمنین اختلاف کلمه ایجاد کنند و آن را مهیّا و آماده سازند برای کسی (أبو عامر) که از زمان دیرین با خدا و رسول او سر جنگ و خصومت داشته است، و با وجود این، سوگندهای مؤکد یاد می کنند که ما جز نیکی (نشر اسلام و مساعدت به ضُعفا و پیرمردان در شب باران و غیرها) منظور دیگری نداشته ایم؛ و خداوند شهادت می دهد که البته البته ایشان از دروغگویانند.»

مجالس را برای تفرقه به وجود آورده‌اند، نه برای اطاعت و متابعت. منظور اینها از این مجالس، تفریق بین مؤمنین، ایجاد شکاف در صفوف مؤمنین، ایجاد شکاف بین افراد و تفریق در آن وحدت کلمه است و می‌خواهند آن وحدت کلمه را از بین ببرند. با امیال نفسانی خود می‌خواهند بین مردم و بین مؤمنین و بین افرادی که دارای نفوس پاک هستند شک و تفرقه و دو دستگی ایجاد کنند و این طرف و آن طرفی به وجود بیاورند. اینها مسیرشان مسیر شیطان و راهشان راه اضلال و ضلالت و إغواء و غوایت است. **﴿وَالْيَحِيفُونَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى﴾**؛ «قسم می‌خورند که کار ما کار زیبایی است و فعل ما فعل پسندیده‌ای است.»

بعد خدا به پیغمبر می‌فرماید: **﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾**؛^۱ ای رسول خدا، در این مسجد نباید شرکت کنی و در این جلسات نباید شرکت کنی! جلساتی که منظور از این جلسات، ذکر نیست؛ بلکه برای جدا شدن از وحدت کلمه، جدا کردن بین مؤمنین، آشوب انداختن بین افراد و تشویش قلوب و تشویش و اضطراب افراد است. **﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾**؛ خدا می‌گوید: ای رسول خدا، با این افراد رفت و آمد نکن و حساب خودت را از این افراد جدا کن! بدان که این افراد تو را گول می‌زنند، تو را فریب می‌دهند، تو را تخریب می‌کنند، اعتقاد صحیح تو را فاسد می‌کنند و مرام صحیح تو را دستخوش تشویش قرار می‌دهند. حساب خودت و مسیر خودت را از این افراد جدا کن؛ اینها منافقینی هستند که در صف رفقا و اصحاب تو نفوذ کرده‌اند و باعث تخریب قلوب و تشویش اذهان می‌شوند و خیال می‌کنند ما نمی‌دانیم!

﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ رَبِّهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾^۲

مسجدی که اساسش براساس تقوا است، نه براساس ایجاد دوئیّت و نفاق؛ مسجدی که اساسش براساس دعوت به خدا و خلوص و جمعیت است، نه براساس تحزب و بانداگرایی و حزب‌گرایی؛ باید در این مسجد شرکت کنی و در این مکان باید حضور به هم برسانی و با این افراد باید نشست و برخاست کنی، نه آنهایی که دعوت به تفرقه و جدایی می‌کنند و نه آنهایی که وقتی جلوی

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۸.

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۱۰۸. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۰۱.

«ای پیغمبر، هیچ‌گاه در آن مسجد نماز مگزار! سوگند که مسجدی (قُبا) که تأسیس آن از ابتدای امر براساس تقوا و خشنودی خدا بوده است، سزاوار است که در آن نماز بگزاری؛ زیرا که در آن مسجد، مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه و مطهر گردند، و البته خداوند پاکان و پاکیزه‌شدگان را دوست دارد.»

انسان می‌رسند با زبان شیرین و کلامی فصیح و بلیغ، خود را در اختیار انسان و تحت اوامر انسان قرار می‌دهند و وقتی که از پیش انسان می‌روند، شروع می‌کنند به تشویش اذهان و تخریب قلوب و تخریب نفوس. ای رسول خدا، راه خودت را از این افراد جدا کن!

آن حسینیه‌ای که در آن ذکر امام حسین است و برای تشویش قلوب و تفرقه است، حسینیه نیست؛ یزیدیه است! آن مجلس‌یحیایی که برای تفرقه به وجود می‌آید، دعوت به شیطان است! آن مجلسی که در آن ندای تفرقه بلند می‌شود، مجالس کفر و مجالس ضلال و مجالس شیطان است! راه باید از اینها جدا بشود!

﴿الْمَسْجِدُ أَسِسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ﴾؛ مسجدی برو که در آن مسجد ندای توحید سر بدهند، نه ندای دوئیت و جدایی و تفرقه؛ در آن مسجد شرکت کن. مجلسی برو که در آن مجلس ندای توحید باشد و نقایص را بر طرف کنند، نه اینکه ایجاد نقص و خلل و نقصان کنند؛ در آن مجالس شرکت کن. **﴿أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ﴾**؛ ای رسول خدا، در این مجالس باید شرکت کنی و با این افراد باید ارتباط داشته باشی.

﴿فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾؛ در این مجالس افرادی هستند که می‌خواهند پاک شوند و از عالم نفس بیرون بیایند؛ نه اینکه بیشتر در نفس بروند و بیشتر در اهواء قرار بگیرند. مجلسی است که در این مجالس دعوت به واقع، دعوت به حق، دعوت به توحید و دعوت به خروج از نفس است؛ نه اینکه مجلسی باشد که در نقاب زیارت سیدالشهدا و اِحیاء و ذکر و علم و مجالس دیگر و سایر عناوین فریبنده و دلنشین و دلنواز دیگر، آن مطامع، مورد نظر قرار بگیرد. اینجا نباید رفت! **﴿فِيهِ رَجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا﴾**؛ در اینجا افرادی هستند که می‌خواهند پاک شوند، از ظلمات نفس بیرون بیایند، می‌خواهند از کدورت‌ها بیرون بیایند، می‌خواهند دو دستگی‌ها را کنار بگذارند و آن وحدت نوعیه بشریه و انسانیه را در خودشان متحقق کنند. این افراد، افرادی هستند که **﴿أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ﴾**؛ «ای رسول خدا، سزاوار است که با اینها باشی.» **﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾**؛ «خدا مطهرین را دوست دارد.» آن کسانی که در طلب طهارت‌اند، دنبال طهارت و پاکی هستند؛ نه دنبال خودیت و منیت و تفرعن و آنانیت و به‌سوی خود دعوت کردن و افراد را از آن اجتماع و آن وحدت گریزانیدن. ظاهر خیلی خوبی دارد، ظاهر، ظاهر خدا است، دعوت به خدا است، دعوت به پیغمبر است، دعوت به رسالت است، دعوت به مبانی است و دعوت به اعتقادات است؛ ولی باید ببینیم باطن او چیست؟ چه هدفی در زیر این نقاب نهفته است؟

تلاش منافقین برای مقابله با حق

منافقین در زمان رسول خدا با دسائسی که انجام می‌دادند، توقع این را داشتند که دیگر بعد از رسول خدا مسئله دست خودشان بیفتد. درباره آن شخص منافق، نعمان فهری، که ظاهراً آیه: **(سَأَلُكَ سَأَلُ بَعْدَابٍ وَاقِعٌ)**^۱ در قرآن هم راجع به او نازل شده است، در تفسیر مجمع البیان از امام صادق علیه السلام است که می‌فرماید:

وقتی که این شخص نگاه کرد و دید پیغمبر اکرم در ملاء عام امیرالمؤمنین را به وصایت و خلافت منصوب کرده است، آمد پیش رسول خدا گفت: «یا رسول خدا، به ما گفתי شهادت به توحید بدهید و دست از شرک بردارید، برداشتیم؛ به ما گفתי شهادت به رسالت تو بدهیم، این کار را انجام دادیم؛ به ما گفתי نماز بخوان، خواندیم؛ روزه بگیر، گرفتیم؛ زکات بده، دادیم؛ حج انجام بده، انجام دادیم؛ این کافی نشد که آمدی بعد از خود، این پسر را (اشاره به امیرالمؤمنین) به خلافت بعد از خودت نصب کردی؟! آیا این مطلب را از طرف خود می‌گویی یا از طرف خدا می‌گویی؟!» حضرت فرمودند: «قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، این مسئله از طرف خدا است.» آمد بیرون دست‌ها را رو به خدا کرد (معلوم است خدا را قبول داشته است): «اللَّهُمَّ إِنَّ كَانَ هَذَا هَوَ الْحَقِّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ؛ خدایا اگر این حق از ناحیه تو است، سنگی از آسمان بفرست یا غذایی را بر ما بفرست و ما را هلاک کن!» در جا سنگی از آسمان آمد و از شکم او بیرون آمد و بر زمین افتاد.^۲

یعنی حاضر است از بین برود، ولی در مقابل حق بایستد! حاضر است وجودش از بین برود، اما زیر بار حق نرود!

چرا باید این طور باشد؟! چه چیزی برای ما عزیزتر از وجود ما است؟! چرا ما قدر این وجود را نمی‌دانیم؟! چرا قدر این استعداد و سعه‌ای را که خدا به ما داده است، نمی‌دانیم؟! تمام این افراد دور رسول خدا بودند و خدا می‌داند که پیغمبر اکرم از دست این افراد چه خون‌هایی به دل داشت! اگر نمی‌خواهی قبول بکنی و اگر نمی‌خواهی زیر بار بروی، از اول نیا؛ کسی برای تو نامه ننوشته است و کسی نامه فدایت شوم که برایت نفرستاده است! بلند می‌شوی می‌آیی و خودت را متلبس و متزین می‌کنی و خود را طرفدار و وفادار و ماشی این هدف و سالک این طریق

^۱ سوره معارج (۷۰) آیه ۱. امام شناسی، ج ۹، ص ۱۲۳:

«درخواست‌کننده‌ای از عذاب روز قیامت که حتماً واقع‌شدنی است، پرسش کرد.»

^۲ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۳۰، با قدری اختلاف.

قلمداد می‌کنی، آن وقت شروع می‌کنی به مخالفت و تشویش و تفریق!

﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِحَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾.^۱

«ای زنان پیغمبر (که دارید نفاق و تشویش به وجود می‌آورید و باعث اختلاف در وحدت کلمه مسلمین می‌شوید)، بدانید که اگر برگشتید و توبه کردید و به خدا بازگشت نمودید، قلوب شما پاک می‌شود؛ (و) الا این را بدانید که اگر این کار را نکردید، مسیر خدا از حرکت باز نخواهد ایستاد و راه خدا به راه خودش ادامه خواهد داد و معطل دو نفر و سه نفر و چند نفر منافق نخواهد شد) اگر بخواهید مخالفت کنید، خدا مولای رسول و جبرئیل و صالح‌المؤمنین (امیرالمؤمنین) است.»

معنای تمسک به ولایت امیرالمؤمنین

این یک راه است. و اما راه صحیح و راهی که پیغمبر بیان می‌کنند چیست؟ ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي﴾.^۲
«ای رسول خدا بگو این راه، راه من است،» ﴿ادْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾.^۳ «من از روی بصیرت دعوت می‌کنم.» این چه راهی است؟ آن راه، راه پیغمبر و ائمه علیهم السلام است که راه ﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾ است.
﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾.^۴

به ریسمان الهی چنگ بزنید، به ولایت علی علیه السلام و مولی‌الموحدین متمسک بشوید. دیگر دنبال چه می‌گردید؟! دیگر چه چیزی را طلب می‌کنید؟! شما که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را پیدا کرده‌اید و راه به شما نمایانده شده است، دیگر دنبال چه می‌خواهید بگردید؟! به یاد بیاورید همیشه نعمت الهی را که آن نعمت الهی این بود که هر کدام در راهی بودیم، هر کدام در سلیقه‌ای حرکت

^۱ سوره تحریم (۶۶) آیه ۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۰۹.

«اگر شما دو نفر زن به سوی خدا توبه کنید، پس دل شما برخلاف رضای رسول خدا میل به باطل کرده است! و اگر هر دو نفرتان بر آزار و نفاق، اتفاق کنید، بدانید (خداوند پیامبرش را تنها نمی‌گذارد) و ولی او خداست و جبرئیل و صالح‌المؤمنین (علی بن ابی طالب طبق روایت عامه و شیعه) است و غیر از اینها فرشتگان خدا هم یار و مددکار هستند.»

^۲ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

^۳ سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۸.

^۴ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۰۹.

«همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و تفرقه نکنید، و نعمت خداوند را که بر شما ارزانی داشت به خاطر بیاورید، در آن زمانی که شما دشمن هم بودید و خداوند در میان دل‌های شما الفت افکند و بنابراین در سایه نعمت خدا برادر شدید، و شما در لب پرتگاه گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن برگرفت.»

می‌کردیم، هر کدام برای خودمان ممشایی داشتیم، دوئیّت و جدایی و بینوئیّت بر ما حاکم بود، انائیّت و مسائل نفسانی بر تمام وجود ما مسیطر بود و غلبه کرده بود و تمام زندگی ما را نفس و اهواء نفسانی تشکیل می‌داد؛ رسول خدا آمد همه را کنار زد و تمام نفسانیات و اهواء را کنار برد و گفت: همه بیایید جمع بشوید، عالم و جاهل و ضعیف و غنی و دانی و عالی همه در یک سفره بیایید، خدا واحد است، خدای شما خدای من هم هست، خدای من خدای شما هم هست، قرآن واحد است، کعبه واحد است، این مسائلی را که از ناحیه پروردگار آمده است به او نسبت بدهید و به خود نسبت ندهید، این امتیازات را به اصل برگردانید و آنها را به خود نسبت ندهید. وقتی که به اصل برگردانده شد، دیگر وحدت حاکم می‌شود. آن شخصی که ثروت دارد، ثروت از آن خدا است؛ پس انسان فقیر است. آن شخصی که علم دارد، علم از آن خدا است؛ پس انسان جاهل است. آن شخصی که ریاست دارد، ریاست از آن خدا است.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ نُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ نَشَاءُ وَنَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ نَشَاءُ وَنُعِزُّ مَنْ نَشَاءُ وَنُذِلُّ مَنْ نَشَاءُ﴾^۱

مُلک از ناحیه خدا است؛ پس انسان عبد است؛ وقتی تمام اینها کنار رفت، انسان می‌شود عبد. همان طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام ترسیم می‌کند:

الهی تو کبیری من صغیرم، الهی تو غنی هستی من فقیرم، الهی تو مولا هستی من عبدم^۲.

تمام این شوائب و تمام این مسائل کنار می‌رود، می‌شود وحدت؛ این می‌شود حَبَلُ اللَّهِ. حَبَلُ اللَّهِ عبارت است از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام.

دستگیری امیرالمؤمنین از شیعیان در روز قیامت

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

فَأَنْتُمْ لَوْ قَدَعَايْتُمْ مَا قَدَعَايَنْ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزِعْتُمْ وَوَهَلْتُمْ وَسَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ؛ وَلَكِنْ مَحْجُوبٌ

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۲۶. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۲۹:

«بگو (ای پیغمبر): بار پروردگارا! تو هستی که فقط صاحب قدرت و پادشاهی هستی، و فرمان و امر و صاحب‌اختیاری، و تسلط بر نفوس و سیطره بر جمیع عالم از آن تو است! پادشاهی و قدرت را تو به هر که بخواهی می‌دهی و از هر که بخواهی این پادشاهی و قدرت را می‌گیری، و هر کس را که بخواهی عزت می‌بخشی و هر کس را که بخواهی ذلیل می‌نمایی.»

^۲ المزار الکبیر، ابن‌مشهدی، ص ۱۷۴ - ۱۷۶، مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه.

عَنْكُمْ مَا قَدَعَايُنُوا وَقَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ.^۱

«قسم به خدا اگر شما می دیدید آنچه گذشتگان از شما و آن کسانی که قبل از شما این دار فانی را وداع کردند و در دار باقی به مشاهدات رسیدند، دیدند، به فزع در می آمدید و یک لحظه آرام نمی گرفتید و آنچه من می گفتم گوش می دادید و بعد عمل می کردید؛ ولیکن این مسئله از شما غافل است و این معاینه از شما غافل است، ولی عن قریب آنچه آنها دیدند، شما هم خواهید دید.»

ابن ابی الحدید معتزلی^۲ در ذیل این فقره حضرت بیانی بسیار شیرین دارد. ایشان می گوید: «شاید منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از این مسئله، وجود مبارک خود آن حضرت باشد.» او می گوید: «شیعه روایتی نقل می کند و روایتش هم شاید صحیح باشد.» رد نمی کند. می گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام برای دیدن حارث همدانی که مریض بود به منزل او رفتند. دیدند حارث خیلی مضطرب و ناراحت است و در بستر افتاده جزع و فزع می کند. حضرت می فرماید: «چيست حارث؟ چرا ناراحتی؟ چرا جزع و فزع می کنی؟» گفت: «یا امیرالمؤمنین دارم از دنیا می روم می بینم دستم خالی است، کاری انجام نداده ام، عمرم را به بطالت گذرانده ام، چه کرده ام!» حضرت می فرماید: «محبت ما را داشتی؟» می گوید: «بله محبت شما را داشتم.» امیرالمؤمنین علیه السلام به او می فرمایند: «پس نگران نباش، نگران نباش، هر کسی که از موالیان ما باشد و به آن حَبَلِ اللَّهِ که عبارت است از ولایت ما تمسک کند، من در روز قیامت می آیم و او را از جهنم رها می کنم و در بهشت قرار می دهم.»^۳

قَوْلٌ عَلَىٰ لِحَارِثٍ عَجَبٌ *** كَمْ تَمَّ أُعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلًا

يَا حَارِثَ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي *** مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا

«ای حار همدانی، هر کسی که بمیرد مرا ملاقات می کند؛ چه مؤمن باشد و چه منافق باشد، چه شیعه باشد یا کافر باشد.»

يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَأَعْرِفُهُ *** بِعَيْنِهِ وَاسْمِهِ وَ مَا عَمَلًا

«تمام خصوصیات او در جلوی من ظاهر و آشکار است. تمام لحظات او در دیدگان من نقش بسته و به تمام خصوصیات او اطلاع دارم، به اسمش، به خصوصیاتش، به صفاتش، به اعمالش و به

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۶۲.

^۲ شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۹۹.

^۳ الأمالی، شیخ مفید، ص ۳ - ۷.

تمام افعالی که در دنیا انجام داده است من عرفان و اطلاع دارم.»

وَأَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ تَعْرِفُنِي *** فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَلَا زَلَّالًا

«ای حارث، تو در موقع صراط من را می‌شناسی (همه افراد امیرالمؤمنین را در موقع صراط می‌شناسند؛ چه کافر و چه غیر کافر، چه منافق و چه غیر منافق)، از لغزش نترس من همراه تو هستم.» آن صراطی که امیرالمؤمنین علیه السلام همراه انسان باشد دیگر صراط نیست و دیگر آن ترس ندارد. امیرالمؤمنین خودش خالق صراط است، امیرالمؤمنین علیه السلام خودش جنت و نار است، امیرالمؤمنین علیه السلام خودش قسیم جنت و نار است؛ پس چطور ممکن است شخصی که امیرالمؤمنین همراهش باشد، ترس داشته باشد؟!

أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُوقَفُ *** لِلْعَرْضِ دَعِيهِ لَا تَقْرَبِي الرَّجُلَا

«در وقتی که تو در پیشگاه عرض الهی قرار می‌گیری، من خطاب به آتش می‌کنم: او را رها کن، این از شیعیان ما است، نزدیک او نشو!»

دَعِيهِ لَا تَقْرَبِيهِ إِنَّ لَهُ *** حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِيِّ مَتَّصِلًا

«او را رها کن! چون ریسمان او به ریسمان وصی متصل است.» مسئله این است.

در عید فطر از خدا چه درخواستی داشته باشیم؟

ماه صیام و ماه رمضان و ماه عبادت گذشته است و روزه گرفته‌ایم؛ گرچه آنچه را که باید نمی‌توانیم به پیشگاه خدا عرضه بداریم و غیر از عجز از عرض عبادت و فقر و نیستی و احتیاج چیزی در دست نداریم که عرضه بداریم، ولی در عین حال به پروردگار و به لطف او امیدواریم. از خدای متعال می‌خواهیم که عیدی ما را در امروز اتصال به حبل وصایت قرار بدهد. امروز در دعای قنوت می‌خواندیم:

خدایا از تو درخواست و تقاضا می‌کنم که در هر چه از خیر مقدر کردی و ائمه و اولیای خودت را در آن خیر داخل کردی، ما را هم در آن داخل کن؛ وَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا
وَأَلَّ مُحَمَّدًا.

مسئله، مسئله خیلی بالایی است: هر خیری که در آن محمد و آل محمد را داخل کردی! مسئله عادی و کم نیست. حضرت نمی‌فرماید: خدایا به ما خیر بده، خدایا ما را سعادت‌مند قرار بده،

^۱ همان، ص ۷.

فلاح و رستگاری را نصیب ما بفرما؛ نه، حضرت به مردم خطاب می‌کند: ای مردم، همّتتان را بالا ببرید؛ دهنده دیگری است و اینها از ناحیه دیگر عطا می‌شود! چرا ما همّت را پایین بیاوریم؟! بالاترین همّت این است که خدا آن خیری را که به محمد و آل محمد داده است، به ما عنایت کند. و خدایا هر سوئی در هر مراتبی از مراتب وجود، در عالم ظاهر، سوء ظاهر، سوء باطن، حجاب، حجاب ظلمانی، حجاب نورانی، تمام اینها را که از پیغمبر اکرم و اهل بیت او سلب کردی و آنها را پاک و مبرا داشتی و نفس و سرّ آنها را به طهارت مطلق رساندی، ما را هم به آن مرتبه برسان.

و دیگر اینکه:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحِينَ؛ «خدایا از تو سؤال می‌کنم بهترین آنچه را عباد صالحین تو از تو تقاضا می‌کنند.»

وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ؛^۱ «و از آنچه بندگان مخلص تو به تو پناه می‌برند، خدایا من هم پناه می‌برم.»

برای تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام و نثار شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام که از دار فانی به دار باقی مشرف شده‌اند، سه صلوات ختم کنید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.